



نام آوران عرصه نقالی، شاهنامه خوانی، پرده خوانی و

پژوهش گر: سرود آفرید

ادامه از شماره قبل

- چرا به نقال می گویند مرشد؟

- کلمه‌ی مرشد خیلی بزرگ است. بی خودی به کسی نمی گویند. مرشد یعنی ارشاد کننده. مرشد مانند عطاری است که وقتی در دکانش می روی از او هر چه بخواهی دارد. مرشد هم باید چنته اش پر باشد و من خود را در مرتبه‌ی مرشدی نمی دانم.

- ولی سال هاست که به شما می گویند مرشد. پس به مرحله‌ی ارشادی رسیده اید !!

- به خیلی ها می گویند مرشد. به آن کسی که می نشیند بالای سر دم زورخانه و ضرب می گیرد می گویند مرشد. به کسی هم که مدح و منقبت و غیره می خواند می گویند مرشد.

موضوع این است که کلمه‌ی مرشدی هم دارد کم کم از بین می رود. یکی را می بینی مدیر است، یکی در کارش مدبر است، یکی دانش کار را دارد و یکی

تجربی کار می کند. یکی چکیده کار است و

می رود در پاتوق خودش نقل می کند. پاتوق هم بیشتر قهوه خانه است. قهوه خانه‌ی رسمی (معروف) باید توق (علامت) داشته باشد که اگر پرسیدند پاتوق کجاست بگویند مثلاً پاتوق من قهوه خانه‌ی دوستان امام علی است.

بسیاری از نقالان قدیمی هم فوت کرده اند.



مثل مرشد برزو، مرشد حقیقت، مرشد زمانی، سید ابراهیم، مرشد عباس زیری اصفهانی و ... همین طور از قدیمی ها آقای دکتر روح الله شوقی استاد خود من است که ایشان در قید حیاتند. اما مرشد عباس زیری اصفهانی در دنیا بی نظیر بود.

بدون تردید بی نظیر بود. ایشان بر اثر نعره زدن زیاد در نقالی از پای درآمد. همه‌ی این ها، نقالان زبردستی بودند. تحصیلات دانشگاهی نداشتند، اما در کارشان پخته بودند. تو خودت اطلاع داری که نقالان باید چم و خم کارها، حرکات، راه رفتن، رزم و بزم و غیره را بدانند. افسوس که دیگر نقالی نمانده است.

- تفاوت نقال با شاهنامه خوان چیست؟ شاهنامه خوان شاهنامه را جلویش می گذارد و بنا می کند به خواندن و به همین ترتیب از روی کتاب جلو می رود. ولی نقال باید داستان را به تصویر بکشد و برای تماشاگران مجسم کند، وقتی مجسم کرد آن وقت می بینی آن بابایی که دارد چای می خورد

فنجان در دستش می ماند و خشک و بی حرکت نگاه می کند، که ببیند داستان به کجا می رسد و وقتی به خود می آید می بیند چای بیخ کرده و هنوز نخورده.

- آیا نقالان غیر از شاهنامه باید با دیگر حکایت ها و شعرهای ادبیات کهن آشنایی داشته باشند؟

البته. چون اگر جایی در نقل گیر کرد باید فی البداهه چیزی به آن بچسباند تا زیبا شود. مثلاً اگر داستان سیاوش است گریزی هم بزند به داستان حضرت ابراهیم و

قربانی کردن حضرت ابراهیم اسماعیل را. من همیشه از این داستان یاد رستم و سهراب می افتم. رستم در اواخر داستان به اسفندیار می گوید که من می دانستم سهراب پسر من بود اما به خاطر وطن و عشق به وطن او را کشتم. این ها نکاتی است که نقال باید رعایت کند، و البته حکایت ها و داستان ها باید طوری باشد که با عقل و منطق تماشاگر جور در بیاید و قابل باور باشد. مثلاً اگر ما بگوییم گرز هفتاد منی یا هفتصد منی! خُب هفتاد

در عالم شاهنامه خوانی لقب «مرشد» را به هر کسی نمی دهند.

«مرشد» مرتبه‌ای بسیار بالا دارد که وظیفه اش ارشاد دیگران است. هر کس نمی تواند «مرشد» شود.

یکی چسبیده کار. اما مهم این است، کسی که چکیده کار باشد یعنی دارد تقلید می کند.

- نقال کیست و چه می کند؟

نقال یعنی نقل کننده. داستانی از شاهنامه را همراه با قصه های دیگر ادغام می کند و



مرشد توایی: «فقط یک نقال زن در عرصه نقالی ایران داریم و آن هم خانم گرد آفرید است و بس»

داشت. دیگری فرامرز است.

حالا چرا این دو تا این قدر جرأت داشتند؟ چون دورگه بودند. فرامرز مادرش کاویانی بود و پدرش گشتاسبی. مادر فرامرز دختر گودرز است و پدرش هم رستم. بیژن هم همین طور. مادرش «بانو گشتب» دختر رستم است. پدرش هم گیو که کاویانی است.

- از نقالان و شاهنامه خوان‌های معروف ایران کدام‌ها را اسم می‌بری؟

از نقالان اسمی (معروف) ایران همان‌طور که گفتم مرشد عباس زریری بود همین‌طور مرشد برزو، مهدی زمانی، غلامحسین غول بچه. «سید مصطفی سعیدی» هم که هم اکنون در بروجرد هستند و ایشان هم در سطح کشور فعالیت می‌کنند. آقای همدانی هم که قبلاً نقل می‌گفتند.

مرشد عباس زریری اصفهانی در شب سیاوش گشون یک دکور دیر راهب می‌بست، سیاوش را می‌برد در آتش، بعد او را به دست «گروی زره» می‌کشت. از این‌جا

به بعد می‌زد به داستان امام حسین که چراغ‌ها را خاموش می‌کردند و او اشکی از مردم می‌گرفت. شب‌های جمعه اواخر نقل اگر جنگ فرامرز بود می‌زد به داستان حضرت مسلم. اگر جنگ بهرام بود به داستان حضرت عباس و مصیبت‌خوانی می‌پرداخت.

جاهایی که نقال مصیبت می‌خواند یکی سوگ سیاوش است، همین‌طور سوگ سهراب، بهرام بل پاریسی، فرامرز و ...

ادامه در شماره آینده

می‌کنم کفشی است مازندرانی. کفش رستم هم از همان نوع بوده. حالا نقاشانی که تصویر سازی شاهنامه می‌کنند می‌آیند مثلاً چکمه‌ی لاستیکی برای پای گیو می‌گذارند. یا زانو بندش را برایش نمی‌گذارند. فقط سیلی و بدنی. در صورتی که پشت بازوی این‌ها باید قوی باشد، ستر باشد. سر مچ قوی باشد. حتی در هنگام گرفتن گرز و شمشیر و نیزه و غیره در دستشان باید طوری باشد که رگ‌های دست معلوم شود. آخر یک آدم بی‌خاصیت و شل و ول در میدان جنگ چه می‌کند؟ این‌جا گیو را که آن‌جا نشسته ببینید (اشاره به یکی از پرده‌های قهوه‌خانه می‌کند) بدنش ورزیده نیست. نقاشی که تصویر پهلوانان شاهنامه را می‌کشد اگر خودش وارد است و شخصیت‌ها را می‌شناسد که دیگر هیچ. اگر نه باید برود و از نقال پرسد که مثلاً رخش رستم چه رنگی بود؟ رستم چند سالش بود که با اسفندیار رو به رو شد؟ اسب سیاوش چگونه بود؟ اسب اسفندیار چه رنگی داشت؟ طوس زربنه کفش چه لباسی می‌پوشید؟...؟

اما از زبل‌ترین پهلوانان شاهنامه بگویم. ما نقالان به بیژن می‌گوییم زبل پهلونا. خیلی شیطون و زیرک و زبل بود. خیلی جرأت



منی را بهتر می‌شود باور کرد، چرا که ما الآن مردان قوی در جهان را می‌شناسیم که ماشین به آن سنگین وزنی را بلند می‌کنند یا جوانی که ۴۰ کیلو وزن دارد و ۴۰۰ کیلو هارتل می‌زند. اینجا است که می‌فهمیم کار نیکو کردن از پر کردن است.

ما در داستان‌های شاهنامه یک «گوز گاو سر فریدون» داریم و یک «میل شاه تور». این‌ها گرزهای سنگینی بودند. به کار بردن این‌ها قلق داشت. آن‌ها که بلد بودند در جنگ به کار می‌بردند و اگر حریف، حریف واردی بود می‌دانست چه طور باید با سپر، ضربه‌های

من یک نقال زن هستم. در جشن «ارگ بزم» به علت زن بودنم، به من اجازه نقالی ندادند.

این گرزهای سنگین را دفع کند. اگر نه زیر سپر له می‌شدند.

جامه و ابزار و لباس نقالان چیست؟

- والله من بعضی نقالان را یادم می‌آید که با کراوات هم نقل می‌گفتند. یعنی باکت و شلوار و کراوات. لباس پوشیدن در نقالی را

من باب کردم. نقال باید با تماشاچی تفاوت داشته باشد.

پیراهنی ویژه، خنجر، عصا، جلیقه، منظوم این نیست که زره بپوشد و کلاه خود سر کند، نه اینطور نفسش می‌گیرد و نمی‌تواند کار کند، البته یک نقال داشتیم که فقط در سهراب کشتی اسلحه می‌پوشید.

- «چارق» و «رشمه» و «تعلیمی» هم جزء لباس‌های نقال است؟

- تعلیمی بله - رشمه نخیر. رشمه متعلق به سلسه‌ی درویشی است. در باب چارق هم چیزی نمی‌دانم. فکر